



۲۰۱۸/۱۱/۲۱

فریده نوری

## یاد و بود از چهل و دومین سال تولد مرجان روحش شاد و یادش گرامی باد



بیست سالگی مرجان

نالہ را هر چند خواهم که پنهان تر کشم  
سینه میگوید که من تنگ آمدم فریاد کن (۱)

امروز ۲۱ نوامبر مصادف به روز تولد مرجان عزیزم است، مرجان رفت، گفتنی در مورد زندگی کوتاه و پر بار مرجان خیلی زیاد است، اما درد رفتنش آنقدر جانگداز است که تنها می توانم با نوشتن چند پارچه شعر درد و الم را افاده نمایم:

به اهتمام ولی احمد نوری

گلچین روزگار عجب خوش سلیقه است  
می چیند آن گلی که در عالم نمونه است(۲)

\*\*\*



بوستان مزار مرجان

عاقبت در یک شب از شب های دور  
دختر من پا به دنیا می نهد  
آن زمان بر من خدای مهربان  
نام شور انگیز مادر می نهد  
آن زمان طفل قشنگم بی خیال  
در میان بسترش خوابیده بود  
بوی او چون عطر معطر از گلاب  
بر مشام جام من پیچیده بود  
پیکرش را می فشردم در برم  
گفتمش چشمان خود را باز کن  
همچو عشق پاک من جاوید باش  
در کنارم زندگی آغاز کن(۳)

اما هیهات:

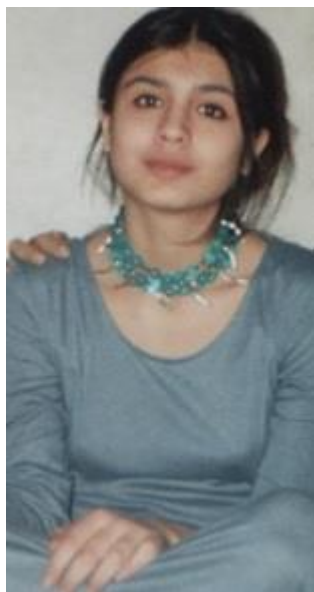
هیهات چنان پر فشان رفت      کاشوب قیامتم به جان رفت  
گر تابى بود وگر توان رفت      طفلم زین کهنه خاکدان رفت  
بازی بازی به آسمان رفت(۴)



منزل مرجان

میزان و خزان و برگ ریزان      گل رفته و لاله رخت بسته  
مرغان چمن بریده منقار      بال و پر خرمی شکسته  
پایان شب است و اختر صبح      لرزان لرزان نماید از دور  
چون اشک ز چشمی تیره بختی      لرزنده و بی فروغ و کم نور  
هیهات که نقشبند امکان      این نقش خجسته را چنان بست؟  
صد حيله ز یک ستاره صبح      بر دامن سبز آسمان بست  
گیتی به هزار فتنه خاموش      ناید ز کسی سر و صدائی  
جز ناله جانخراش محزون      از قلب جریح بی نوائی  
من رفته ز خویشان که ناگاه      مرغان سحر فغان کشیدند  
از مقدم روز با صد آواز      آوازه به آسمان کشیدند  
تا دیده به چرخ باز کردم      دیدم که ستاره سحر نیست

در جبهه دخترم دیدم آوخ (۵) از زندگیش رمق دگر نیست  
 گر رفت ستاره باز آید شام دیگر از فراز گردون  
 دردا ز ستاره ای که هرگز ناید ز فروغ خاک بیرون  
 ای نور دو دیده ام دریغا رخسار جهان ندیده رفتی  
 ای شاخ گل، از بهار عمرت یک برگ گلی نچیده رفتی  
 بی مطلع روی تو دگر من از خشم به اختران نه بینم  
 در مطلع صبح دل نه بندم سوی مه و کهکشان نه بینم  
 آن تازه گلی که گفته بودم زیب سر و گردنت نمایم  
 اکنون به هزار آه و زاری پیرایه مدفنت نمایم  
 گفتم که سرود شادیت را با نغمه ارغنون بخوانم  
 غم نامه ماتم تو آوخ ترکرده به اشک و خون بخوانم  
 در دامن کوهسار خفتی ای دختر کوهسار افسوس  
 با اختر صبح عهد بستنی ای دختر تابدار افسوس



- (۱) جنت مکان امیر خسرو دهلوی  
 (۲) اخذ از انترنت. شاعرش معرفی نشده  
 (۳) پروین صداقت زاده  
 (۴) حضرت ابالمعانی بیدل  
 (۵) حضرت استاد خلیل الله (خلیلی افغان)

